



تاریخ نگاری رسیدگی فرجامی دیوان عالی کشور در حقوق کیفری ایران

ابراهیم رضاقلی زاده^۱

چکیده

۷۴

رسیدگی فرجامی به عنوان آخرین مرحله دادرسی توسط عالی ترین نهاد قضایی در نظر گرفته می شود. در این بین، بررسی پیشینه دیوان عالی کشور به عنوان مرجع رسیدگی به درخواست فرجام و مقررات کیفری ناظر بر این نهاد می تواند موجبات شناخت، تدوین و اجرای قوانین مطلوب تری را در این زمینه فراهم آورد. از این رو، مقاله حاضر با رویکرد نهاد محور، به پژوهش پیرامون پیشینه تاریخی - تقنینی رسیدگی فرجامی پرداخته است. مطالعات صورت پذیرفته نشان می دهد که از زمان هخامنشیان، نهادی تحت عنوان محکمه عالی وجود داشته که وظایف آن مشابه دیوان عالی در مفهوم امروزی است. با لحاظ تغییرات ایجاد شده در ساختارهای قضایی ایران طی دوره های مختلف، می توان گفت که انقلاب مشروطه در دوره قاجار آغاز شکل گیری حقوق مدرن و به رسمیت شناختن رسیدگی فرجامی در معنای نوین خود محسوب می شود. با وجود توسعه مفهوم رسیدگی فرجامی در دوران حکومت پهلوی، با تحقق انقلاب اسلامی، این طریق رسیدگی دستخوش تحولات متعددی گردیده است. در این میان، مطابق دیدگاه سیاست گزاران اولیه پس از انقلاب، رسیدگی دو درجه ای خلاف قوانین اسلام تلقی شده و در نخستین فرایندهای قانون گذاری، نهادهای پژوهش خواهی و فرجام خواهی حذف گردیدند. مع -

۱. وکیل پایه یک دادگستری، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، er.gholizade@gmail.com



الوصف، پیامدهای فقدان بازنگری در آرا موجب شد تا قانون گذار جمهوری اسلامی از نظر ابتدایی خود عدول کند. در این راستا، با تغییرات پی در پی، نهایتاً رسیدگی فرجامی به موجب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به عنوان طریقی برای اعمال نظارت دیوان عالی کشور بر حسن اجرای قوانین در محاکم و ترتیبی جهت امکان بازنگری در آرای کیفری پیش بینی گردید.

واژگان کلیدی: رسیدگی فرجامی، دیوان عالی، محکمه عالی، انقلاب مشروطه،

جمهوری اسلامی

۱- مقدمه

حقوق کیفری به مثابه بازویی قهرآمیز برای حکومت‌ها بوده و علی‌القاعده بکارگیری آن باید در جهت حمایت از حقوق افراد و تثبیت نظم عمومی باشد. به عبارت دیگر، حقوق کیفری به حکومت‌ها این توانایی را می‌دهد تا از رهگذر اعمال آن، حیات اجتماعی منظمی را ایجاد نموده و مقبولیت مردمی خویش را حفظ کنند. در این بین، «تاریخ‌نگاری»^۱ و بررسی پیشینه مقررات کیفری حکومت‌ها اعم از قوانین ماهوی و شکلی،

۱. تاریخ‌نگاری روشی علمی است که از رهگذر آن، وقایع زندگی بشری در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و هم-چنین، چگونگی تحقق و انتقال دانش از گذشته تا زمان حال، ثبت و توصیف می‌گردد. در این میان، گاه ممکن است به اشتباه، اصطلاح «تاریخ‌نگاری» با «تاریخ‌نگری» به جای یکدیگر به کار روند لکن تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دو مقوله و مفهوم متفاوت از یکدیگرند. تاریخ‌نگاری به معنی نگارش و تدوین تغییرات امور و تاریخ‌نگری به مفهوم توجه به تحولات تاریخی به مثابه یک جریان فکری در جهت تبیین وقایع است. در این بین، تاریخ‌نگاری حقوق نیز با توجه به مطالب فوق، به معنای توصیف، ثبت و تدوین وقایع و تحولات حقوقی است. مقصود از وقایع حقوقی نیز در مفهوم عام، شامل واکاوی شیوه، مراحل و سیر تاریخی امر قانون‌گذاری، نحوه رسیدگی به اختلافات حقوقی اشخاص اعم از ادعاهای مدنی و کیفری در گذر زمان، نحوه اعمال ضمانت‌اجراهای حقوقی در ادوار مختلف تاریخی و بررسی دیرینه نهادهای مجری عدالت و رسیدگی‌کننده می‌گردد. بدین ترتیب، در تاریخ‌نگاری حقوقی، می‌توان به چهار شیوه حکومت محور، حقوق‌دان محور، نظریه محور و نهاد محور اقدام به مطالعه و بررسی نمود. در شیوه حکومت محور، با توجه به عجین بودن حقوق با دولت و حکومت، مطالعه تاریخی حقوق، حول محور حکمرانان و اقدامات ایشان قرار می‌گیرد. در روش حقوق‌دان محور، اساس مطالعه تاریخی، فقها و حقوق‌دانان هستند که غالباً به صورت بررسی زندگی‌نامه ایشان انجام می‌پذیرد. در مطالعه تاریخی نظریه محور، کانون بررسی، تبیین سیر تاریخی



می تواند تصویر صحیحی از میزان پای بندی دولت مردان را به اهداف فوق‌الاشاره ترسیم نموده و با ایجاد فضای مناسب قضاوت برای افکار عمومی، امکان سنجش دقیق تری از توجه حاکمیت‌ها به اصول و موازین عدالت کیفری را فراهم آورد.^۱ بر این اساس، نوشتار حاضر درصدد است، بر پایه مطالعه نهادمحور، تاریخ‌نگاری رسیدگی فرجامی^۲ دیوان عالی کشور در حقوق کیفری ایران را تبیین نماید. در این بین، با لحاظ آن که علی‌القاعده از گذشته تا به امروز عالی‌ترین نهاد قضایی به عنوان آخرین مرجع تصمیم‌گیری، فرجام و نهایت موضوعات حقوقی را تعیین می‌نماید، مقتضی است مشخص گردد که در میان ادوار مختلف تاریخی در حقوق ایران، ترتیب و ساختار مربوطه به چه نحوی بوده است؟ هم-چنین، شایسته است جایگاه عالی‌ترین نهاد قضایی در دوره‌های تاریخی مختلف شناسایی شود. در نهایت، تلاش می‌گردد، جریان تقنینی پیش‌بینی نهاد دیوان عالی کشور و رسیدگی فرجامی مشخص شده و قوانین مرتبط با این موضوع، مورد توجه قرار گیرد. بر

→

آرا و اندیشه‌های حقوقی است و در نهایت، در چارچوب تحلیل نهاد محور، تاریخ حقوق، پیشینه تاریخی - تقنینی نهادها و هم‌چنین سازمان‌های اعتباری حقوقی مدنظر می‌باشد. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: روحانی، سید کاظم، «از تاریخ‌نگاری تا تاریخ‌نگاری»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۴۲، ۱۳۷۱، ص ۱۵۷ و جعفری لنگرودی، محمدجعفر، تاریخ حقوق ایران، گیلان: انتشارات کانون معرفت، ۱۳۶۸، ص ۹ و جعفری تبار، حسن، درآمدی بر تاریخ‌نگاری علم حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۰، ۱۳۸۲، صص ۸۳ تا ۸۵.

۱. جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۴، ص ۲

۲. از لحاظ لغوی، واژه «فرجام» در ادبیات فارسی به معنی انتها و آخر است. مع الوصف ورود عبارت فرجام در ادبیات حقوقی ایران پیرو اقتباس قوانین دادرسی کیفری از حقوق غربی است. برخی از متخصصان، فرجام را مترادف با واژه تمیز دانسته و آن را رسیدگی غیر ماهوی به احکام دادگاه‌های ماهوی به منظور کنترل آرا از حیث مطابقت با قانون توسط دیوان عالی کشور معرفی کرده‌اند. در این راستا، در پرتو رسیدگی فرجامی، دیوان عالی کشور وظیفه تضمین وحدت تفسیر قواعد حقوقی و جلوگیری از انحراف در اجرای قوانین در دادگاه‌ها را بر عهده دارد. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، نسخه دیجیتال، تهران: مرکز انفورماتیک دانشگاه تهران، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳۷ و جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۷، ص ۲۳۷ و شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی؛ دوره پیشرفته، دوره ۳ جلدی، ج ۱، تهران: انتشارات دراک، چاپ سی و دوم، ۱۳۹۷، ص ۳۳.

اساس تاریخ‌نگاری‌های صورت پذیرفته در برخی تألیفات و آثار مرتبط، ادوار مختلفی برای شناسایی پیشینه حقوق ایران تعریف شده است.^۱ مع‌الوصف، با لحاظ دوره‌های مربوطه، به جهت بیان بهتر مطالب، ابتدا، پیرامون بازه تاریخی «پیش از دوره حقوق نوین ایران» ارایه مطلب شده و سپس، «دوره حقوق نوین ایران» تبیین گردیده است.

۲- دوره پیش از حقوق نوین ایران

چنانچه نگاهی به ادوار تاریخی قبل از ایجاد قوه قانون‌گذاری و به عبارت دیگر، دوره حقوق نوین ایران بیاندازیم، شاهد این امر هستیم که مطالب به «دوره ایران باستان تا پایان دولت ساسانی» و «دوره وسطی؛ از ورود اسلام به ایران تا بروز حقوق جدید» تقسیم می‌گردد.^۲ بر این اساس، در قسمت حاضر نیز مطالب، به تفکیک فوق ارایه می‌گردد.

۲-۱- دوره ایران باستان تا پایان دولت ساسانی

یکی از افتخارات ایرانیان، دارا بودن تمدن چندین هزار ساله است. در این میان، سوابق تاریخی حاکی از آن است که در دوره ایران باستان یعنی تا پیش از تأسیس دولت هخامنشی، شیوه رسیدگی به اختلافات اشخاص به شکل ساده و ابتدایی و بر پایه باورهای مذهبی اعمال شده است. به بیان دیگر، در این مرحله، اساساً سیستم قضایی و دادرسی به نحو ساختاری و منسجم وجود نداشته و حل اختلاف میان اشخاص در تمامی ابعاد و جنبه‌های آن، با مراجعه به ریش سفید و بزرگ قوم انجام می‌گرفته است.^۳ بدین ترتیب، در این دوره از تاریخ، با توجه به شیوه رفع اختلاف به شرح فوق و با لحاظ فقدان وجود نظام دادرسی و حقوق آیینی، مفهومی مشابه رسیدگی فرجامی، وجود نداشته است. مع‌الوصف،

۱. از دید دکتر جعفری لنگرودی، دوره‌های مهم تاریخ حقوق ملت ایران، در قالب سه دوره زیر قابل شناسایی است. نخست؛ «دوره ایران باستان» یعنی از قدیمی‌ترین ازمه تا آخر دوره ساسانی، دوم؛ «دوره وسطی یا دوره فقه» یعنی از ابتدای تسلط اعراب بر ایران تا ابتدای بروز حقوق جدید ایران و سوم؛ «دوره حقوق جدید ایران». جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به: جعفری لنگرودی، محمدجعفر، تاریخ حقوق ایران، همان، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. امین، ۱۳۸۲، ص ۷۱.



از زمان هخامنشیان، ایران دارای ساختار قضایی با مرجعی نهایی، تحت عنوان «محکمه عالی» گردید که تکالیف آن، بی‌شبهت با وظایف دیوان عالی کشور در معنای امروزی نبوده است. این مرجع از هفت قاضی منتخب از نجیب‌زادگان پارسی موسوم به قاضیان شاهی تشکیل شده که آنان را خردمندان هفت‌گانه نیز می‌نامیدند.^۱ اما متعاقب این دوره و در زمان اشکانیان به علت عدم وجود حکومت مرکزی قدرتمند و استقرار نظام حاکمیت ملوک‌الطوایفی، سازمان قضایی یک‌پارچه هم‌چون دوره هخامنشیان وجود نداشته است لکن در منابع مربوطه، دوره ساسانیان با قدرت قضایی متمرکز وصف شده است. در این دوره، امور قضایی، زیر نظر یک موبد که او نیز تحت نظر موبد موبدان قرار داشت، اداره می‌شده که به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی، از حق نقض و ابرام تمامی احکام قضایی برخوردار بوده است. علاوه بر آن، در این دوره، پادشاه نیز بر اعمال قضات نظارت کامل داشته و در آخرین مرحله، محکوم‌علیه می‌توانسته از او درخواست رسیدگی و بازنگری در حکم صادره را بنماید.^۲

۲-۲- دوره وسطی؛ از ورود اسلام به ایران تا بروز حقوق نوین

با ظهور اسلام و ورود آن به ایران، رسیدگی قضایی متحول و مبتنی بر احکام دین اسلام گردید. در این میان، علمای اسلام، اصل را بر قطعیت و صحت رأی حاکمین شرع می‌دانستند و بر این اساس، بازنگری در رأی قاضی شرع، جایگاهی در قضاوت‌های معمول به همراه نداشته است. مع الوصف، پیش‌بینی شخصی تحت عنوان قاضی‌القضات و دیوان مظالم نیز در ادوار تاریخی حکومت خلفای اسلامی بر ایران به چشم می‌خورد. قاضی‌القضات در تاریخ حکومت خلفای اسلامی، شخصی است که بر تمامی امور قضایی و احکام صادره توسط محاکم شرعی نظارت داشته و چنانچه حکمی را خلاف قانون تشخیص می‌داد، می‌توانست از اجرای آن ممانعت به عمل آورده و در مقام اصلاح حکم

۱. همان، ص ۸۹ و آزاد، ۱۳۷۴، ص ۴۸

۲. کاکا افشار، ۱۳۸۲، ص ۹۴



صادره، راه حل جدیدی را اتخاذ کند.^۱ لذا، نهاد دیوان مظالم و شخص قاضی القضاة در تاریخ اسلام نیز می توانند به نهاد دیوان عالی نزدیک باشند.

متعاقب شکل گیری حکومت های مستقل در ایران، نهایتاً با استقرار سلسله قدرتمند صفویه در کنار ایجاد حاکمیت متمرکز، ساختار قضایی نیز با شکل و هیئت اسلامی و بر پایه فقه امامیه، سازمان منظم تری یافت. در این میان، جایگاه قاضی عالی رتبه ای تحت نام صدرالصدور مورد شناسایی قرار گرفت. علاوه بر آن، سمتی تحت عنوان متصدی دیوان قضا پیش بینی شد که بر اساس آن، متصدی این جایگاه، صلاحیت صدور رأی قطعی و نهایی را در تمامی موضوعات دارا بود. اما با انقراض حکومت صفویه و در دوره های حکومت افشاریه و زندیه، ساختار قضایی متمرکز و سازمان یافته ای برقرار نبوده و این آشفتگی تا اواخر دوره قاجاریه بر رسیدگی های قضایی ایران حاکم بوده است. به همین دلیل، در دوره حکومت افشاریه و زندیه، در عمل نهادی تحت عنوان نهاد عالی قضایی یا دیوان عالی وجود نداشته است.^۲ در رابطه با موضوع بحث در عصر قاجار نیز باید گفت؛ موضوعاتی هم چون خودکامگی و عدم تقید سلاطین به اعمال عدالت، مخالفت های حکام ولایات و بیم انقراض سلطنت، در زمره مهم ترین مسایل تاریخی بر عدم استقرار یک نظام قضایی جامع و قدرتمند در این دوره ذکر شده است. در این بین، به دنبال اصلاحات صورت پذیرفته در دوره صدارت امیرکبیر، هم زمان با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، برخی اقدامات هم چون ایجاد دیوان خانه عدلیه و اصلاح محاکم شرع، تأسیس دیوان مظالم و صدور دستورالعمل امنای دیوان خانه های عدلیه صورت پذیرفت. هم چنین، قانون عدلیه اعظم و تأسیس عدالت خانه های ایران و دستورالعمل دیوان خانه عدلیه اعظم ناظر بر تشکیلات و آیین دادرسی دیوان خانه ها و تأسیس صندوق عدالت به منظور تظلم خواهی شکات بدون هیچگونه مانع نزد شاه، در این دوره به انجام رسید. گفتنی است، موارد فوق

۱. شمس، عبدالله، همان، ص ۴۴

۲. پاشا صالح، ۱۳۹۷، ص ۸۱



در کنار انتشار «کتابچه کنت»،^۱ زمینه را در جهت تحول نظام قضایی قبل از صدور فرمان مشروطیت، در ایران فراهم آورد.^۲ در نهایت، با انقلاب مشروطه و ایجاد مجلس و قوه قانون گذاری، دوره حقوق نوین ایران آغاز می شود.

۳- دوره حقوق نوین ایران

دوره حقوق جدید ایران که به موازات تحقق انقلاب مشروطه آغاز می شود خود نیز به دو دوره قابل تقسیم است. دوره نخست از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی و دوره دوم از انقلاب اسلامی تا حال حاضر. بر این اساس، مطالب با لحاظ اشاره به وضع قوانین مرتبط، به شرح زیر ارایه می شود.

۸۰

۳-۱- از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ایران

همچنان که اشاره شد، دوران حقوق نوین ایران بر پایه قانون گذاری شکل گرفته است. از این رو با بیان قوانین مرتبط با نهاد رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور مباحث ادامه می یابد.

۳-۱-۱- قانون اساسی مشروطه مصوب ۱۲۸۵

با تحقق انقلاب مشروطه، ابتدا قانون اساسی مشروطه با ۵۱ اصل در تاریخ ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ هجری قمری (مطابق با ۸ دی ماه ۱۲۸۵ شمسی) و سپس متمم آن در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ (مطابق با ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ شمسی) تصویب شد. در این راستا، اصل ۷۱ متمم قانون اساسی مقرر داشته بود که دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه، مرجع رسمی تظلمات

۱. «کتابچه کنت» اثر کنت دومونت فورث ایتالیایی است. وی که از سال ۱۲۹۶ قمری به استخدام دولت ایران درآمده بود، در همان سال، کتابچه مذکور را که دارای یک مقدمه و ۵۸ ماده و ناظر بر قوانین جزایی ماهوی و برای جرایمی از قبیل سرقت، قتل، اعمال منافی عفت با پیش بینی مجازات شلاق و حبس بود را تألیف نمود. این کتابچه فاقد هرگونه مقررات آیین دادرسی عرفی بود و اهمیت آن را می توان در تعیین مجازات های نسبتاً ثابت که در آن زمان هم چون سدی در برابر خود کامگی حکام به شمار می آمد، در نظر گرفت. راوندی، ۱۳۶۸، ص ۲۵۳

۲. آشوری، ۱۳۹۵، صص ۱۰۵ تا ۱۰۷

عمومی هستند و قضاوت در امور شرعی با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است. بر این اساس، تأسیس رسمی دیوان عالی کشور در ایران را باید به انقلاب مشروطه نسبت داد. علی‌هذا، به رغم آنکه مرجعی مشابه دیوان در موازین اسلامی جایگاهی نداشت، اصل ۷۵ قانون مذکور مقرر نمود: «...در تمام مملکت فقط یک دیوان‌خانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود. آن هم در شهر پایتخت و این دیوان‌خانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدائاً رسیدگی نمی‌کند، مگر در محاکماتی که راجع به وزرا باشند...». بر این اساس، در اصول متمم قانون اساسی از عناوینی همچون دیوان عدالت عظمی، دیوان‌خانه تمیز، محکمه تمیز و دیوان عدلیه، در یک مفهوم و منظور نام برده شده است.

نکته جالب توجه آن است که اصل ۷۵ متمم قانون اساسی مشروطه، برگرفته از اصل ۹۵ قانون اساسی بلژیک مصوب ۱۸۳۱ میلادی است. بر اساس اصل ۹۵ قانون اساسی بلژیک، «برای تمام کشور بلژیک یک دیوان نقض وجود دارد که جز در مورد محاکمه وزیران، وارد ماهیت دعاوی نمی‌شود...». نکته مهم در خصوص اصل ۷۵ متمم قانون اساسی آن است که در متن این اصل همچون اصل ۹۵ قانون اساسی بلژیک، اشاره‌ای به عدم ورود در ماهیت در رسیدگی دیوان نشده است. در این میان، عده‌ای بر این باور هستند که عدم تصریح به این امر، ناشی از آن است که در زمان وضع قانون اساسی مشروطه و متمم آن، ادبیات حقوقی و قضایی ایران نوپا و نارسا بوده است.^۱ از این رو، به رغم عدم تصریح بر این امر، قانون‌گذار مشروطه با به کار بردن این عبارت که دیوان «در هیچ محاکمه ابتدائاً رسیدگی نمی‌کند» در صدد آن بوده که همچون اصل ۹۵ قانون اساسی بلژیک، رسیدگی دیوان را ناظر بر نظارت از طریق نقض یا ابرام آرا قرار داده و ورود به ماهیت دعوی را از رسیدگی دیوان خارج کند.^۲

۱. توحیدی خواه، ۱۳۹۱، ص ۴۶ و متین دفتری، ۱۴۰۰، ص ۱۶۸

۲. هم‌سو با این دیدگاه ماده ۱۱ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۲۹۰ مقرر نموده بود که دیوان تمیز در غیر مواردی که قانون استثنا کرده است، داخل در ماهیت دعوا نمی‌شود و فقط حق نقض و ابرام احکام و نظارت در محافظت قانون و اجرای آن را بلسویه در محاکم عدلیه دارد.



مطلب مهم دیگر در خصوص اصل ۷۵ قانون اساسی مشروطه آن است که رسیدگی دیوان تمییز صرفاً ناظر به امور عرفیه بوده و به همین دلیل، رسیدگی به امور شرعیه شامل صلاحیت‌های دیوان قرار نگرفته است. مع الوصف، در توجیه این استثنا به عدم وجود چنین ساختاری در موازین اسلامی استناد شده است. همزمان، تصریح ذیل اصل ۷۱ متمم قانون اساسی بر رسیدگی «عدول مجتهدین جامع الشرایط»، اماره دیگری است که نشان می‌دهد در امور شرعیه، مجتهدین جامع الشرایط، صالح به رسیدگی به موضوعات این حوزه بودند.^۱

۳-۱-۲- قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و دادگاه‌های صلحیه مصوب ۱۲۹۰

در سال‌های نخست مشروطیت، دیوان‌خانه تمییز به طور غیر مستمر و به دعوت وزیر عدلیه، تشکیل می‌شد تا این که با تصویب «قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه» مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹ قمری مصادف با ۱۲۹۰.۰۵.۰۳ شمسی، دیوان به صورت رسمی تأسیس و در فصل چهارم قانون مذکور، دیوان تمییز به صراحت به رسمیت شناخته شد. وفق ماده ۱۰ قانون یاد شده، صلاحیت قضایی دیوان تمییز، کلیه محاکم عدلیه ایران را در بر می‌گرفت. از این رو، با اجرای این قانون، دیوان عالی تمییز به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی کشور معرفی و حق نقض و ابرام و ممیزی آرای دادگاه‌ها توسط آن، مورد شناسایی قرار گرفت.^۲

در مواد ۴۹ تا ۵۱ این قانون آمده است که محل تأسیس دیوان تمییز فقط در پایتخت است. ساختار دیوان متشکل از دو اتاق حقوقی و جزایی و هر اتاق مرکب از یک رییس اتاق و چهار مستشار خواهد بود. با این حال، ساختار مورد اشاره در گذر زمان با گسترش شعب و اعمال تغییرات مختلفی همراه شد.^۳ بر اساس ماده ۵۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه

۱. شمس، همان، ص ۱۱۰

۲. توحیدی خواه، همان، ص ۳۷

۳. قانون دیگری تنها با عنوان اصول تشکیلات عدلیه (با حذف عبارت محاضر شرعیه و حکام صلحیه به نسبت قانون فوق‌الذکر در ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۷ شمسی تصویب گردید که تغییراتی را در خصوص ساختار محاکم به وجود آورد.

و محاضر شرعیه و حکام صلحیه، دیوان تمیز به احکامی که در اصول محاکمات حقوقی و جزایی مقرر است، تمیزاً (بدون داخل شدن در ماهیت و اصل دعاوی و قضایا) رسیدگی می کند مگر در مواردی که اصول محاکمات استثناء نماید.

۳-۱-۳- قانون موقتی محاکمات جزایی مصوب ۱۲۹۰

بعد از تصویب قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه، قانون موقتی محاکمات جزایی نیز در ۱۹ ذیقعدہ ۱۳۲۹ هجری قمری مصادف با ۱۸.۰۸.۱۲۹۰ با مستشاری فرانسیس آدولف پرنی فرانسوی و با الهام از مجموعه قوانین تحقیقات جنایی فرانسه در ۵۰۶ ماده به تصویب رسید. در این قانون نیز شرح وظایف و چگونگی رسیدگی

→

متعاقباً قانون تسریع محاکمات مصوب ۳ تیر ماه ۱۳۰۹ در ماده ۴۷ خود پیش‌بینی نمود که دیوان عالی تمیز به قدر لزوم می تواند دارای شعب باشد و هر شعبه تمیز مرکب است از یک رییس و سه مستشار که یک نفر از آن‌ها به نوبت به تعیین رییس شعبه عضو ممیز می شود. ماده ۳۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه ۱۳۰۷ شمسی نیز مقرر می داشت که علاوه بر اعضای مذکور در ماده فوق، دیوان عالی تمیز ممکن است دو عضو معاون داشته باشد که هر وقت در یکی از شعب عده کافی حاضر نباشند، به دستور رییس کل شعبه را تکمیل کنند. ماده ۳۹ مذکور در تاریخ ۱۳۴۶.۰۴.۰۱ طی ماده واحده ای اصلاح و مقرر شد دیوان عالی کشور می تواند حداکثر به تعداد نصف شعب خود عضو معاون داشته باشد. تغییر بعدی با لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات در تاریخ ۱۳۳۳.۱۲.۱۴ که به تصویب کمیسیون‌های مشترک مجلسین رسید، ایجاد شد. به موجب تبصره ماده ۱۵ و ماده ۱۶ این قانون، شعب دیوان عالی کشور به دوازده شعبه افزایش یافت و به شورای عالی دادگستری که متشکل از رییس و دادستان دیوان کشور به همراه چهار نفر از رؤسای شعب دیوان کشور منتخب هیئت عمومی دیوان بودند، اجازه داده شد در صورت لزوم، در خصوص افزایش یا کاهش شعب دیوان اتخاذ تصمیم نمایند. این مقرر به موجب قانون متمم سازمان دادگستری و اصلاح قسمتی از لایحه قانونی اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات مصوب ۱۳۳۵.۰۶.۱۷ تغییر یافت و در تبصره ۲ اصلاحی ذیل ماده ۱۵ مقرر گردید دیوان عالی کشور از ۸ شعبه تشکیل شود که هر شعبه مرکب از چهار نفر که یک نفر به نوبت سمت کارمند ممیز را عهده دار شده و در رأی شرکت نماید و یک نفر از سه نفر دیگر به نوبه در رأی شرکت نخواهد کرد. در این قانون، انتخاب رؤسا و اعضای ۸ شعبه که باقی مانده، به نظر وزیر وقت دادگستری گذاشته شد. هم چنین مقرر شد در صورت احتیاج، وزیر دادگستری می تواند حداکثر تا چهار شعبه دیگر بر شعب مزبور اضافه نماید.



دیوان تمیز در امور جزایی به صراحت به رسمیت شناخته شد. از جمله مهم‌ترین وظایفی که به موجب قانون فوق بر عهده دیوان تمیز قرار گرفت، عبارتست از: ۱- مرجع رسیدگی فرجامی دادگاه‌های جزایی (ماده ۴۳۱). ۲- مرجع حل اختلاف بین محاکم عدلیه و نظامی (ماده ۲۰۴). ۳- احاله دعوی جزایی از یک حوزه قضایی به حوزه دیگر (ماده ۲۰۷) قانون فوق که به قانون اصول محاکمات جزایی موسوم گردید، در خصوص وظیفه دیوان مبنی بر صدور رأی وحدت رویه و الزام به تبعیت محاکم از آرا و تصمیمات این نهاد ساکت بود. با این حال، ماده ۱۶ قانون تسریع محاکمات مصوب سال ۱۳۰۹ خورشیدی، به صراحت به تبعیت‌پذیری دادگاه‌های تالی از آرای دیوان تمیز اشاره کرده است. بر اساس این ماده، هرگاه محاکم استیناف در احکامی که تمیزاً صادر می‌کنند، در موضوعات متشابه، آرای متباین داده یا رویه مخالف رویه قضایی دیوان عالی تمیز اتخاذ کنند، مدعی‌العموم دیوان عالی تمیز برای حفاظت قانون، تقاضای تمیز نموده و رأی دیوان عالی تمیز را به عموم محاکم استیناف ابلاغ خواهد کرد.^۱

۱. در ۷ تیر ماه ۱۳۲۸ قانون مربوط به وحدت رویه قضایی به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسید. به موجب ماده واحده این قانون مقرر شد هرگاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه‌های مختلف اتخاذ شده باشد، به تقاضای وزیر دادگستری یا رییس دیوان مزبور و یا دادستان کل هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لاقلاً با حضور سه ربع از رؤسا و مستشاران دیوان مزبور تشکیل می‌یابد، موضوع مختلف‌فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می‌کنند. در این صورت، نظر اکثریت هیأت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و سایر دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است و جز به موجب نظر هیأت عمومی یا قانون قابل تغییر نخواهد بود. صلاحیت دیوان در صدور رأی وحدت رویه در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری که در تاریخ ۱۳۳۷.۰۵.۰۱ شمسی توسط کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین به تصویب رسید، گسترش یافت. هم‌چنین به موجب ماده ۳ الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری (قانون اصول محاکمات جزایی) مقرر شد هرگاه از طرف دادگاه‌ها اعم از جزایی و حقوقی راجع به استنباط از قوانین رویه‌های مختلفی اتخاذ شده باشد، دادستان کل پس از ابلاغ مکلف است موضوع را در هیأت عمومی دیوان کشور مطرح کند و رأی هیأت عمومی را در آن باب بخواند. رأی هیأت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده، بی‌اثر است، ولی از طرف دادگاه‌ها باید در موارد مشابه رعایت شود.

۳-۱-۴- قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی مصوب ۱۳۵۲

در سال ۱۳۵۲ خورشیدی، قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی، با هدف جلوگیری از طرح اعتراضات بلاوجه افراد در دیوان عالی کشور و کاهش اطاله دادرسی تصویب شد. به موجب ماده ۱۶ قانون مذکور که به عنوان ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری تصویب شد، آمده است که در دیوان عالی کشور شعبه‌ای به نام «شعبه تشخیص» تشکیل شود. در این میان، اختیارات و وظایف این شعبه به موجب ماده ۱۷ قانون تسریع دادرسی به عنوان ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری تعیین شد. مفاد این ماده، حکایت از تلاش قانون‌گذار در جلوگیری از تراکم پرونده‌ها در شعب دیوان عالی کشور و رد سریع‌تر اعتراض‌های بلاوجه و خارج از موعد در قالب فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی داشت. به موجب ماده ۱۹ قانون تسریع دادرسی که به عنوان ماده ۴۴۳ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری تصویب شد، تصمیمات هیئت تشخیص به اتفاق آرا اتخاذ و قطعی بود و در صورت حدوث اختلاف با حضور رییس شعبه، رسیدگی به عمل آمده و رأی اکثریت ملاک بود. علاوه بر آن، وفق ماده یاد شده، چنانچه هیئت‌های تشخیص نسبت به موارد مشابه، آرای مختلفی صادر کنند، به تقاضای دادستان کل یا رییس شعبه تشخیص، موضوع در هیئتی مرکب از رؤسا و مستشاران شعب کیفری و شعبه تشخیص دیوان عالی کشور مطرح و رأی اکثریت این هیئت، برای کلیه هیئت‌های تشخیص لازم‌الاتباع باشد.

۳-۱-۵- قانون پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶

آخرین فراز از سیر تقنینی دیوان عالی کشور در قبل از انقلاب اسلامی، قانون پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶.۰۳.۲۵ است. این قانون با ارایه موازین جدید، ضمن نوآوری‌هایی در راستای کاهش موارد پژوهش و فرجام‌خواهی، پیرو این دیدگاه که اقدام شعبه تشخیص عملاً موجب دوباره‌کاری در دیوان عالی کشور می‌شود، به موجب ماده ۲۱



این قانون، مقررات راجع به تشکیل شعبه تشخیص پیش بینی شده در قانون تسریع دادرسی مصوب ۱۳۵۲ و وظایف و اختیارات هیئت‌های تشخیص مربوطه را نسخ و رسیدگی به موضوعاتی که در صلاحیت شعبه تشخیص بود را به شعب دیوان عالی کشور واگذار نمود.

۳-۲- از انقلاب اسلامی تا حال حاضر

هم‌سو با اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که حاکمیت شرع را در وضع قوانین جاری کشور مجرا دانست، انقلاب اسلامی موجب تحولات حقوقی فراوانی با تأکید بر هژمونی قواعد شرعی گردید. این تغییرات را می‌توان در قالب نصوص قانونی زیر مشاهده نمود.

۳-۲-۱- لایحه قانونی انحلال دیوان عالی کشور و دادرسی آن و دادگاه-های انتظامی و تجدیدنظر انتظامی مصوب ۱۳۵۷

در هفدهم اسفند ماه سال ۱۳۵۷، شورای انقلاب طی «لایحه قانونی انحلال دیوان عالی کشور و دادرسی آن و دادگاه‌های انتظامی و تجدیدنظر انتظامی» در ماده واحده ای اعلام داشت که دیوان عالی کشور و دادرسی آن و دو مرجع دیگر مزبور، از تاریخ بیست اسفند ماه همان سال منحل و سازمان جدید آن ظرف سی روز تعیین و اعلام شود. بر این اساس، در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۷، دیوان عالی کشور با ۶ شعبه (۳ شعبه حقوقی و ۳ شعبه جزایی) مجدداً تشکیل شد. در این بین، با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در بیست و چهارم آبان ماه ۱۳۵۸ و به موجب اصل ۱۶۱، ضمن شناسایی مجدد دیوان عالی کشور، تصریح گردید که این دیوان به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود، براساس ضوابطی که شورای عالی قضایی^۱ تعیین می‌کند، تشکیل می‌گردد. بر این اساس، هم‌سو با اصل ۱۶۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در رأس دادرسی دیوان عالی کشور،

۱. در اصلاح قانونی اساسی به رییس قوه قضاییه تغییر یافت.



دادستان کل، انجام وظیفه می کند که باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشد. این مقام قضایی توسط رییس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور برای مدت پنج سال به این سمت منصوب می شود. دادسرای دیوان عالی کشور نیز به دادسرای کل معروف بوده و معاونین و دادیاران آن زیر نظر دادستان کل، قسمتی از وظایف او را انجام می دهند.^۱

۳-۲-۲- قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱

در تاریخ ۱۳۶۱.۰۶.۰۶، قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری به تصویب رسید. بر اساس این قانون، دادگاه‌های عمومی جزایی منحل و کلیه جرایم در صلاحیت دادگاه‌های کیفری یک و دو قرار گرفت. بر اساس ماده ۲۸۴ این قانون، بر اصل قطعیت آرای دادگاه‌های بدوی تأکید شد. در این میان، ۶ ماده الحاقی نیز در ضمن قانون مزبور تحت عنوان «مواد مورد لزوم در تشکیل شعب دیوان عالی کشور» به تصویب رسید. شورای عالی قضایی نیز که به نهادی تصمیم گیرنده در اتخاذ سیاست‌های کلان قضایی در آمده بود، بر اساس همان دیدگاه قطعیت آرا و در پی برداشتی ناصواب از نظر فقهای شورای نگهبان،^۲ طی بخشنامه‌ای در تیر ماه ۱۳۶۲،^۳ تجدیدنظر در حکم قاضی را فاقد مجوز شرعی دانسته و دادگاه‌های تجدیدنظر را منحل اعلام نمود. مع الوصف، به نظر می-

۱. شمس، همان منبع، ص ۹۶ و ۹۷.

۲. نظریه مورخ ۱۳۶۸.۴.۵ شورای نگهبان: «تجدیدنظر در حکم حاکم شرع، جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد، جایز نیست». مهرپور، ۱۳۸۸، ص ۲۵۲-۲۵۳

۳. بخشنامه مورخ ۱۳۶۸.۴.۱۱ شورای عالی قضایی: «نظر به این که فقهای شورای نگهبان در پاسخ به استعلام شورای عالی قضایی در خصوص ماده ۱۲ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوبه ۱۳۸۵.۷.۱ شورای انقلاب، رسیدگی تجدیدنظر را فاقد مجوز شرعی دانسته و طبق اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کلیه قوانین باید منطبق با موازین شرعی باشد، لذا کلیه دادگاه‌های تجدیدنظر منحل اعلام و لازم است پرونده‌ها را بدون رسیدگی جهت اجرای حکم بدوی به مرجع اولیه عودت دهند و در صورتی هم که حکم تجدیدنظر صادر شده و پرونده اعاده گردیده لیکن تاکنون اجرا نشده است دادگاه بدوی باید حکم اولیه را اجرا کند».



رسد خواه با هدف دگرگون و متمایز نمودن ساختار قضایی جدید از نظام قضایی سابق و خواه ناشی از عدم تسلط به مبانی و معانی صحیح مفاهیم و نهادهای حقوقی، تغییرات مختلف و پی در پی در نظام دادرسی کیفری ایران به وقوع پیوست. در این دوره، عملاً واژگان پژوهش و فرجام‌خواهی از مقررات دادرسی کیفری ایران حذف و عموماً عنوان تجدیدنظرخواهی، به درخواست رسیدگی مجدد در آرا حتی در دیوان عالی کشور به کار برده شد. در این فرایند نا به سامان، دیگر هیچ صحبتی از عنوان رسیدگی فرجامی مطرح نبود و تنها در راستای رعایت اصل وحدت قاضی و قطعیت رأی، شاید از باب رعایت احتیاط در خصوص جان افراد در ماده ۲۸۷ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی ۱۳۶۱ مقرر شد که رییس دادگاه کیفری یک پس از رسیدگی و محاکمه متهم و مطالعه پرونده و اخذ نظریه مشاور، در غیر از مواردی که نظرش منتهی به برائت متهم و یا به کیفری کمتر از کیفرهای مندرج در ماده ۱۹۸ (اعدام، رجم، صلب و نفی بلد به عنوان حد، قطع یا نقص عضو، ۱۰ سال زندان و بالاتر، جزای نقدی معادل ۲۰۰ هزار تومان و بالاتر و یا معادل دو-پنجم اموال مجرم و بالاتر) بوده و جواز صدور حکم قطعی را دارد، باید چنانچه نظرش منتهی به کیفرهای مذکور در ماده ۱۹۸ و تبصره‌های آن باشد، بدون انشای رأی، بدواً نظر و استنباط قضایی خود را به طور کتبی موجهاً به دیوان عالی کشور ارسال دارد. در این میان، دیوان عالی کشور با ملاحظه نظریه دادگاه و رسیدگی شکلی به پرونده، چنانچه نظریه را صحیح و موجه تشخیص می‌داد، آن را تنفیذ و پرونده را اعاده می‌نمود تا رییس دادگاه، انشای حکم کرده و رأی قطعی صادر نماید و اگر نظریه توسط دیوان تأیید نمی‌گردید، پرونده اعاده تا مجدداً بررسی و اظهارنظر قضایی در مورد آن صورت پذیرد.

۴-۲-۳- قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی

کشور مصوب ۱۳۶۸

با وجود مقررات فوق، در ۱۴ مهر ماه ۱۳۶۷، قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی به آن‌ها به تصویب رسید. در این قانون، قانون‌گذار با به کار

بردن واژه تجدیدنظر در ماده یک این قانون، رسیدگی مجدد و حق اعتراض افراد را تحت عنوان تجدیدنظر مورد شناسایی قرار داد. علاوه بر آن، بر اساس ماده ۱۳ این قانون، بحث ارایه نظر از سوی قاضی و انشای حکم بعد از تأیید دیوان عالی کشور حذف شد.

قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور نیز در خرداد ماه سال ۱۳۶۸ به تصویب رسید. در این قانون، هم‌سو با مواد ۲ و ۳ قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها، ضمن عدم شناسایی دادگاهی خاص به عنوان دادگاه تجدیدنظر، مرجع رسیدگی مجدد به آرای صادره از دادگاه کیفری دو را دادگاه کیفری یک و مرجع بررسی، نقض و یا تأیید احکام دادگاه‌های کیفری یک، دیوان عالی کشور معرفی شد. طبق ماده ۳۶ تا ۳۸ این قانون، دیوان عالی کشور که ریاست آن را رییس شعبه اول آن عهده‌دار بود، با تشخیص شورای عالی قضایی و در حد نیاز می‌توانست در تهران و شهرستان‌ها دارای شعبه باشد. هر یک از شعب دیوان عالی کشور از دو نفر قاضی واجد شرایط که یکی از آن‌ها رییس و دیگری مستشار است، تشکیل می‌شدند. هم‌چنین، امکان دارا بودن عضو معاون به تعداد لازم برای شعب فراهم بود. با این وصف که معاونین می‌توانستند وظایف هر یک از دو عضو شعب را عهده‌دار شود اما در هر حال، تعداد معاونین نباید بیشتر از تعداد شعب می‌شد. مطابق ماده ۳۹ قانون فوق و تبصره ذیل آن، افرادی می‌توانستند سمت رییس، مستشار و عضو معاون شعب دیوان عالی کشور را دارا شوند که به تشخیص شورای عالی قضایی، مجتهد بوده یا سابقه ده سال شرکت در درس خارج فقه را داشته باشند. هم‌چنین کسانی که ده سال سابقه کار قضایی و یا وکالت داشته و آشنایی کامل به قوانین مدون اسلامی داشتند نیز می‌توانستند سمت‌های مذکور را عهده دار شوند. گفتنی است که قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲.۰۵.۱۷ نیز هم‌سو با مفاد قانون فوق و با به کار بردن واژه تجدیدنظر به جای هر دو واژه پژوهش و فرجام، تنها رسیدگی تجدیدنظر را جایگزین رسیدگی‌های پژوهشی و فرجامی کرد. بدین ترتیب، مطابق ماده ۲ این قانون نیز مرجع بررسی، نقض یا تأیید احکام دادگاه‌های کیفری دو،



دادگاه کیفری یک همان محل و مطابق ماده ۳ قانون فوق‌الذکر، مرجع نقض و ابرام احکام دادگاه‌های کیفری یک، دیوان عالی کشور دانسته شد.^۱

۴-۲-۴- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳

در ۱۵ تیر ماه ۱۳۷۳، قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب جهت حذف دادسرا به تصویب رسید. مع‌الوصف، در ماده ۲۰ این قانون، دادگاه تجدیدنظر استان مجدد احیا شد. در ماده ۲۱ این قانون نیز دیوان عالی کشور صراحتاً به عنوان مرجع تجدیدنظر در خصوص آرای ۱- اعدام و رجم ۲- قطع عضو و قصاص نفس و اطراف ۳- مصادره و ضبط اموال و ۴- مجازات حبس بیش از ده سال معرفی گردید. با تشکیل دادگاه‌های عمومی در سال ۱۳۷۳، کلیه دادسراهای موجود در سیستم قضایی کشور حذف و منحل شد چرا که رییس وقت قوه قضاییه، نظام دادسرا را یک رویه غربی و خلاف شرع می‌دانست. با این حال، دادسرای دیوان عالی کشور به قوت خود باقی ماند زیرا عنوان «دیوان عالی کشور» در اصل ۱۶۱ قانون اساسی شامل دادسرای دیوان عالی کشور نیز می‌شد.^۲ علاوه بر آن، در قانون اساسی به صراحت به این امر اشاره شده بود که دادسرای دیوان عالی کشور در تهران مستقر است و در معیت دیوان عالی کشور انجام وظیفه می‌کند و در رأس آن، دادستان کل کشور قرار دارد که به تعداد لازم معاون و دادیار و کارمندان اداری خواهد داشت.

با این حال، این قانون بعد از گذشت چند سال در ۱۳۸۱.۰۷.۲۸ اصلاح شد. اصلاح مذکور که به قانون احیای دادسرا مشهور است، در تبصره ماده ۴ خود، رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد بوده و هم‌چنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی را در صلاحیت دادگاهی

۱. شایگان‌فرد، ۱۳۹۷، ص ۱۹۸.

۲. بند یک نظریه تفسیری شماره ۶۹.۵.۳.۴۱۸ شورای محترم نگهبان قانون اساسی در مقام تفسیر اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. شهری و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۵۹.



موسوم به دادگاه کیفری استان قرار داد. در تبصره دو ماده ۱۸ این قانون، شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور تحت نام «شعبه تشخیص»، مرکب از پنج نفر از قضات دیوان به انتخاب رییس قوه قضاییه، جهت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی اعم از این که رأی در مرحله نخستین صادر شده و یا به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد، پیش‌بینی و امکان طرح درخواست تجدیدنظر را از باب مخالفت بین با شرع، ظرف مدت یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی برای عموم فراهم نمود. تبصره مذکور، تصمیمات یادشده شعبه تشخیص را در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض معرفی نمود مگر آن که رییس قوه قضاییه در هر زمانی و به هر طریقی، رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت، این امکان فراهم بود که مجدداً پرونده جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع شود. لذا، در سال ۱۳۸۱، با اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳، قانون‌گذار به تشکیل شعب تشخیص نظر داد. با این مقرر مشخص می‌شود که قانون‌گذار در سال ۱۳۸۱ مجدداً پس از قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی ۱۳۵۲ به برقراری شعب تشخیص رأی داده است. اما در قانون جدید از نقطه نظر صلاحیتی، دامنه بیشتری برای قلمرو آن لحاظ کرده است زیرا این شعب به عنوان مرجعی رسمی برای بررسی اشتباه قاضی در نظر گرفته شدند. ماده ۲۱ آیین‌نامه قانون اصلاحی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱.۱۱.۰۹ در این حوزه مقرر داشته است که «با تصویب رییس قوه قضاییه، شعب تشخیص به تعداد لازم در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود. هر شعبه تشخیص مرکب از یک رییس و چهار مستشار دیوان عالی کشور است. رسمیت جلسات با حضور کلیه اعضاء و تصمیم‌های آن با اکثریت آرا خواهد بود. شعب تشخیص به تعداد لازم عضو معاون خواهد داشت که با ابلاغ رییس قوه قضاییه برای شعب تشخیص منصوب می‌شوند. عضو معاون می‌تواند، وظایف هر یک از اعضای شعب تشخیص را عهده دار شود». در ماده ۲۲ آیین‌نامه مذکور نیز آمده است که «شعب تشخیص» به شعب کیفری و حقوقی تقسیم می‌شود.



مع الوصف بعد از گذشت حدود چهار سال از ایجاد شعب تشخیص با ساختار فوق، به دلیل مشکلات عملی و فراقانونی شعبات تشخیص هم چون ازدیاد پرونده‌ها، طولانی شدن اوقات رسیدگی، بروز فساد و ... قانون گذار بر آن شد تا مقررات این نهاد را اصلاح کند. به همین دلیل، با تصویب ماده واحده اصلاح ماده ۱۸ قانون اصلاحی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی آن مصوب ۱۳۸۵.۱۰.۲۵، شعب تشخیص مجدد منحل شد.^۱ بر اساس این ماده واحده «آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر و فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده است. تجدیدنظر یا فرجام- خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آرای قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده، قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رییس قوه قضاییه خلاف بین شرع باشد که در این صورت، این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود...». به رغم آن که این مقرر گامی در جهت اصلاح سیستم قضایی بود و قانون گذار با بازنگری در ماده ۱۸ اصلاحی مورخ ۱۳۸۱.۰۷.۲۸، رویکرد جدیدی را از خود نشان داده و به نحوی ضمن این که آرای قطعی محاکم عمومی و انقلاب و دیوان عالی کشور را جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث قابل رسیدگی مجدد ندانسته، به طور استثنایی در مقام وضع و تفویض اختیار برای مرجعی برآمده که به تشخیص آن مرجع، می‌توان باب رسیدگی و دادرسی مجدد را در مسیر طولی آن و به عنوان طریق اعاده دادرسی مفتوح نمود.^۲ در تبصره ۴ قانون یاد شده آمده است: «پرونده- هایی که قبل از لازم الاجرا شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است، مطابق مقررات زمان ورود رسیدگی می‌شود. پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود، شعب تشخیص منحل می‌شود».

۱. آخوندی، همان، ص ۳۴

۲. نهرینی، ۱۳۹۶، ص ۱۳

۴-۲-۵- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸

در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.۰۶.۲۸ نیز ضمن آن که در ماده ۲۳۳ این قانون، دیوان عالی کشور همچنان به عنوان مرجع تجدیدنظر آرای فوق الذکر معرفی می‌شود، به موجب ماده ۲۶۴ قانون مذکور بیان می‌گردد که رسیدگی دیوان شکلی است. گفتنی است تا زمان تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در سال ۱۳۷۸ به جز موازینی که در گذر زمان با تصویب قوانین جدید و یا با اصلاحات قانونی نسخ گردیده بود، محاکم قضایی و دیوان عالی کشور، بر اساس مقررات قانونی سابق از جمله قانون اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی به انجام وظایف خود می‌پرداختند. با این حال، به موجب ماده ۳۰۸ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، فقط براساس آن عمل شده و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی آن و همچنین کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون نسخ گردید. بر این اساس، به موجب مواد ۲۷۰ و ۲۷۱ قانون اخیرالذکر، مقررات سابق در خصوص صدور رأی وحدت رویه نیز نسخ شد. با این ماده قانونی، قانون‌گذار در عمل مفاد مقررات پیشین را جمع و همه آن‌ها را در قالب ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ بیان کرد. ماده ۲۷۰ قانون فوق الذکر قیدی را به فرایند صدور رأی وحدت رویه اضافه کرد که فاقد پیشینه تقنینی است. بر اساس این قسمت از ماده، نظر اکثر هیئت عمومی که مطابق موازین شرعی باشد، ملاک عمل خواهد بود. این مطلب در عمل، شرط ملاک عمل بودن رأی وحدت رویه را «مطابقت» با شرع اعلام کرده بود. این در حالی است که بر اساس اصول ۷۲ و ۹۴ قانون اساسی، حتی در خصوص

مصوبات مجلس، ضرورتی بر تطابق قوانین با شرع وجود نداشته و صرف «عدم مغایرت» با مقررات شرعی برای تصویب قانون کفایت می‌کند.^۱

۴-۲-۶- قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

آخرین جلوه قانون‌گذاری پیرامون رسیدگی دیوان عالی کشور، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است که قبل از لازم‌الاجرا شدن با اصلاحاتی در سال ۱۳۹۴ همراه گردید. در این قانون، عنوان «فرجام‌خواهی» مجدداً وارد ادبیات دادرسی کیفری ایران شد. در این راستا، بخش چهارم قانون اخیرالذکر تحت عنوان «اعتراض به آرا» در چهار فصل، مقررات دادرسی کیفری را در این خصوص تبیین نمود. در این بین، با لحاظ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری، مراجع رسیدگی به اعتراض نسبت به آرای کیفری غیر قطعی حسب مورد دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور معرفی شده‌اند. ماده ۴۲۸ قانون مذکور، آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه سه و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها نصف دیه کامل مجنی‌علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی را قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور دانسته است. مع الوصف، با پذیرش این دیدگاه، بر حسب این که رسیدگی به حق اعتراض اشخاص در کدام مرجع صورت می‌پذیرد، عنوان اعتراض، تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی شناخته خواهد شد. لذا، اگر مرجع رسیدگی به اعتراض صورت گرفته، دادگاه تجدیدنظر استان باشد، اعتراض، تجدیدنظرخواهی نامیده می‌شود و اگر مرجع مربوطه، دیوان عالی کشور باشد، اعتراض، فرجام‌خواهی نام گرفته و عنوان رسیدگی مرجع مذکور نیز حسب مورد،

۱. در نظریه ۷۳۶۶۴ مورخ ۱۳۸۰.۰۴.۲۶ اداره کل حقوقی آمده است که انتشار آرای وحدت رویه در روزنامه رسمی همانند قانون الزامی نیست زیرا این آرا کاشف از نظر مقنن درباره ماده یا موادی از قانون است که آن قانون پس از گذراندن تشریفات، لازم‌الاجرا شده است. با وجود خلأ قانونی مورد اشاره، شورای نگهبان نیز در عمل هیچ‌گاه نظریه-ای مبنی بر مطابقت یا مغایرت آرای وحدت رویه اعلام نکرده است: توحیدی خواه، همان، ص ۱۲۱

رسیدگی تجدیدنظر یا رسیدگی فرجامی خوانده می‌شود.^۱ با این حال، حق و امتیاز مقرر برای اشخاص در استفاده از فرجام‌خواهی در شکل و کیفیت مقرر در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، حقی عام و اختیاری و البته قابل اسقاط است. بر اساس ماده ۴۳۳ قانون مورد اشاره، محکوم‌علیه، شاکی یا مدعی خصوصی و دادستان هم می‌توانند درخواست اعتراض خود را به رأی صادره مطرح نمایند و هم اختیار عدم اعمال آن را دارند.

در این میان، باید به این مطلب اشاره نمود که در پیش‌نویس اولیه لایحه آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۸۶ مقرر شده بود تا تجدیدنظرخواهی نسبت به تمام آرا در دادگاه تجدیدنظر استان صورت گرفته و دیوان نیز در تمام آرا، وظیفه فرجام‌خواهی را به عهده داشته باشد. با این حال، در آخرین بررسی‌ها در قوه قضاییه به خاطر ملاحظات اجرایی و کمبود قضات، این دیدگاه مورد قبول واقع نشده و دیدگاه تقسیم قابلیت اعتراض عادی به آرا در قالب رسیدگی دومرحله‌ای بر حسب مورد تحت عناوین تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی به شرح مذکور در بند قبل در متن نهایی قانون در ۱۳۹۲.۱۲.۰۴ به تصویب رسید.^۲ در این بین، پیش‌بینی رسیدگی فرجامی، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، حجم گسترده‌ای از جرایم را قابل فرجام دانست لکن قبل از اجرایی شدن قانون مذکور در اصلاحات ۱۳۹۴.۰۳.۲۴ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، با اصلاح ماده ۴۲۸، اعتراض نسبت به آرای صادره در خصوص جرایم با مجازات تعزیری درجه ۴ از موارد قابل فرجام خارج و نصاب حداقلی دیه در جنایات عمدی، جهت امکان فرجام‌خواهی از ثلث دیه کامل به نصف افزایش یافت. در این میان، تنها در جهت اشاره به تکلیف نظارتی دیوان عالی کشور، بدون تدوین و تبیین ساز و کار مشخص اعمال این نظارت در خصوص آرای که صرفاً قابل تجدیدنظرخواهی دانسته شده و در قالب رسیدگی فرجامی به دیوان راه نمی‌یابند، تبصره‌ای در ذیل ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی

۱. خالقی، ۱۳۹۹، ص ۳۴۱

۲. طهماسبی، ۱۳۹۸، ص ۲۲۴



کیفری اضافه گردید که مقرر می‌دارد: «اجرای این ماده مانع از انجام سایر وظایف نظارتی دیوان عالی کشور به شرح مقرر در اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی نیست».

۴- نتیجه گیری

تاریخ‌نگاری رسیدگی فرجامی دیوان عالی کشور در حقوق کیفری ایران، حکایت از فراز و نشیب‌های بسیار این نهاد در گذر زمان دارد. با توجه به آن که محکمه عالی در دوران قدیم ایران، بازتابی از نگرش‌های بدیع در حوزه دادرسی است، می‌توان گفت که دادرسی منصفانه و صحیح در ایران قدیم حایز اهمیت بوده است. با این حال، شروع قانون گذاری نوین در پی انقلاب مشروطه و شکل‌گیری مبانی حقوق شرعی و عرفی، موجب ایجاد نهاد دیوان عالی کشور در معنا و مفهوم امروزی در حقوق ایران شده است. در این راستا، تصویب برخی دیگر از قوانین مهم در دوره قاجار حاکی از توجه حقوق‌دانان آن دوران به مسئله دادرسی منصفانه و ایجاد ساختار قضایی یک‌پارچه می‌باشد. در دوران پهلوی نیز تصویب قوانین مرتبط با این رویکرد در جهت سامان‌دهی به وظایف دیوان عالی و پرهیز از شکایت‌های واهی در دیوان صورت گرفته است.

با این حال، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ موجب تغییرات پی در پی در این حوزه شده است چرا که اعتقاد بنیایی سیاست‌گزاران انقلابی، خلاف شرع دانستن رسیدگی چند مرحله‌ای بوده به نحوی که منجر به حذف مفهوم رسیدگی فرجامی در مقررات دادرسی کیفری ایران گردید. مع الوصف در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مجدداً عنوان فرجام خواهی در دیوان عالی کشور مورد پیش‌بینی قرار گرفته است. در این میان، باید به این نکته اشاره شود که اگر قانون‌گذار با شناسایی مجدد عنوان فرجام‌خواهی در صدد اصلاح و پیشبرد نظام دادرسی کیفری بوده است، ترتیب پیش‌بینی شده از فرجام‌خواهی در مقررات دادرسی کیفری ۱۳۹۲، وضع ترتیبی بدیع در حقوق کیفری ایران نیست بلکه این ترتیب، به نحوی همان اعتراض قابل طرح در دیوان عالی کشور به عنوان مرجع تجدیدنظر در خصوص آرای اعدام، رجم، قطع عضو، قصاص نفس و اطراف، مصادره و ضبط اموال و



مجازات حبس بیش از ده سال به موجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.۰۶.۲۸ است، ترتیبی که به نظر می‌رسد مصداق نفی رسیدگی فرجامی در نظام دادرسی کیفری ایران در معنا و مفهوم واقعی خود بوده است.

در نهایت باید توجه داشت که با لحاظ تحولات تاریخی مربوط، اساساً مبنا و فلسفه ایجاد دیوان عالی کشور در حقوق ایران، همسو با قوانین اولیه در این حوزه و اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی، نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم است. در این بین، نظارت به عنوان کارکرد دیوان عالی کشور، منصرف از قضاوت مجدد بر پایه اعتراضاتی هم‌چون واخواهی و تجدیدنظرخواهی است. علی‌هذا، به نظر می‌رسد تدوین کنندگان قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تلاش نموده‌اند ضمن توجه به مبنای نظارتی دیوان عالی کشور در پیش‌بینی فرجام‌خواهی، اصل دو درجه‌ای بودن دادرسی کیفری را از این رهگذر رعایت نمایند؛ امری که می‌توان اعتقاد داشت سبب ایجاد ساختاری ناقص هم در اعمال تکلیف نظارتی دیوان و هم حق افراد در برخورداری از اصل رسیدگی دو درجه‌ای دادرسی کیفری گردیده است. بدین ترتیب، این نقصان بر شأن دیوان عالی با لحاظ مبنای ایجاد خود که مرجع نظارت بر عملکرد کلیه محاکم کشور بوده و جهت‌دهنده تفسیرهای مختلف قضایی است، خدشه وارد می‌کند. مع‌الوصف، تعیین دیوان عالی به عنوان مرجعی عام برای رسیدگی به حق اعتراض افراد در خصوص بخش زیادی از آرای محاکم، محل ایراد است چرا که اولویت دیوان عالی قبل از توجه به حفظ منافع خصوصی اصحاب دعوا، صیانت از منافع عمومی و حفظ قانون و اجرای صحیح آن در سراسر کشور است.

فهرست منابع

۱. آخوندی، محمود، شناسای آیین دادرسی کیفری، دوره ۶ جلدی، ج ۴، تهران: انتشارات دوران‌دیشان، چاپ سوم، ۱۳۹۴.



۲. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۵.
۳. آزاد، ابوالکلام، کوروش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات کوروش، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۴. امین، سید حسن، تاریخ حقوق ایران، تهران: انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲.
۵. توحیدی خواه، فرانک، دیوان عالی کشور: وظایف و اختیارات قانونی، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۶. پاشا صالح، علی، سرگذشت قانون: مباحثی از تاریخ حقوق: دورنمایی از روزگاران پیشین تا امروز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۷.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۷.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، تاریخ حقوق ایران، گیلان: انتشارات کانون معرفت، ۱۳۶۸.
۹. جمعی از نویسندگان، تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی و حسین بادامچی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۴.
۱۰. خالقی، علی، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، تهران: انتشارات شهر دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۹.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، نسخه دیجیتال، تهران: مرکز انفورماتیک دانشگاه تهران، ۱۳۹۲.
۱۲. راوندی، مرتضی، سیر قانون و دادگستری در ایران، تهران: انتشارات چشمه، ۱۳۶۸.
۱۳. روحانی، سید کاظم، «از تاریخ‌نگاری تا تاریخ‌نگری»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۴۲، ۱۳۷۱.

۱۴. شایگان فرد، مجید، کاهش پرونده‌ها با فصل خصومت: احیای رسیدگی مرحله سوم (پارادوکس یا حقیقت؟)، فصلنامه تحقیقات حقوقی معاهده، دوره ۲، شماره ۳، ۱۳۹۷، صص ۱۹۳-۲۰۹.
۱۵. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی؛ دوره پیشرفته، دوره ۳ جلدی، ج ۱، تهران: انتشارات دراک، چاپ سی و دوم، ۱۳۹۷، صص ۳۳ و ۸۹.
۱۶. شهری، غلامرضا و دیگران، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی به انضمام نظریه‌های تفسیری شورای نگهبان، آراء وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، بخشنامه‌های قوه قضائیه، نظریات مشورتی اداره کل حقوقی و اسناد و امور مترجمین قوه قضائیه، به اهتمام معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، دوره ۶ جلدی، ج اول، تهران: انتشارات کیهان، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۱۷. طهماسبی، جواد، آیین دادرسی کیفری، دوره ۳ جلدی، ج ۳، تهران: انتشارات میزان، چاپ چهارم، ۱۳۹۸.
۱۸. کاا افشار، علی، مادگان هزار دادستان، مجله کانون وکلا، شماره ۱۸۳، ۱۳۸۲. صص ۹۱-۱۱۵.
۱۹. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: انتشارات مجد، چاپ ششم، ۱۴۰۰.
۲۰. مهرپور، حسین، مجموعه نظریات شورای نگهبان: نظریات تفسیری و شرعی دوره اول از تیرماه ۱۳۵۹ تا تیرماه ۱۳۶۵، دوره ۵ جلدی، ج ۳، تهران: انتشارات دادگستر، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
۲۱. نهرینی، فریدون، اعاده دادرسی به تشخیص قوه قضائیه، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۹۶.